

This is a Persian translation of  
After the Revolution  
Granta Publications Ltd, No. 13, Middlesex, England

# بعد از انقلاب

مجموعه‌ی گزارش‌هایی مستند از:  
میلان کوندرا، گابریل گارسیا مارکز،  
نادین گوردیمر، ریشارد کاپوشینسکی،  
ایوان کلیما و...

ترجمه‌ی

فروغ پوری‌اوری

۷	پارس یا پراگ
۱۷	مجموعه‌ها
۵۷	شماره‌های
۷۳	در کامبرج
۱۱۱	معمای بی‌بازان
۱۳۹	مژده‌ها و پیشانی‌های گمشده پوری‌اوری
۱۵۹	ناتمام‌ها و بی‌پایان‌ها
۱۷۵	پادشاه آمدن از کوه‌ها
۱۹۳	انقلاب دیگر چین
۲۲۵	کودکی در تریزین
۲۴۷	بزرگراه برادری و وحشت
۲۷۳	یادداشت‌هایی از آلمان شرقی
۲۸۹	برف در غنا
۲۹۷	در جست‌وجوی اقیانوس
۳۱۵	در باره‌ی نویسدگان این مقاله‌ها



## فهرست

۷	نوشته‌ی میلان کوندرا	پاریس یا پراگ
۱۷	نوشته‌ی یوزف اشکفور تسکی	معجزه‌ها
۵۷	نوشته‌ی نادین گوردیمر	سفر غایبی
۷۳	نوشته‌ی آمیتا و گوش	در کامبوج
۱۲۱	نوشته‌ی گابریل گارسیا مارکز	معمای بی‌پایان
۱۳۹	نوشته‌ی سومت می	مزرعه‌ی پشت دهکده
۱۵۹	نوشته‌ی ترزا پامیس	نامه‌هایی به پدرم، که حالا مرده است
۱۷۵	نوشته‌ی رینالدو آره‌ناس	پایین آمدن از کوه‌ها
۱۹۳	نوشته‌ی ارویل شل	انقلاب دیگر چین
۲۲۵	نوشته‌ی ایوان کلیما	کودکی در ترژین
۲۴۷	نوشته‌ی میخائیل ایگناتیف	بزرگراه برادری و وحدت
۲۷۳	نوشته‌ی تیموتی گارتن آش	یادداشت‌هایی از آلمان شرقی
۲۸۹	نوشته‌ی ریشارد کاپوشینسکی	برف در غنا
۲۹۷	نوشته‌ی پاتریک مارنهام	در جست و جوی امین
۳۱۵		درباره‌ی نویسندگان این مقالات

## پاریس یا پراگ

نوشته‌ی میلان کوندرا

در سپتامبر ۱۹۶۸ که آمدم چند روزی را در غرب بگذرانم - چشم‌هایم هنوز تانک‌های روسی را که در خیابان‌های پراگ پارک کرده بودند می‌دید - جوانی که از جهات دیگر بسیار خوش برخورد می‌نمود با خصومتی آشکار از من پرسید: «شما چک‌ها دقیقاً چه می‌خواهید؟ آیا به همین زودی از سوسیالیسم خسته شده‌اید؟ آیا جامعه‌ی مصرفی غرب را ترجیح می‌دهید؟»

امروز، بعد از شانزده سال، جناح چپ غرب تقریباً به اتفاق بهار پراگ را تأیید می‌کند. اما مطمئن نیستم که سوء تفاهم‌ها به‌طور کامل برطرف شده باشد. روشنفکرهای غرب، با خودمداری زبانزدشان، اغلب به رویدادها نه به منظور درک آن‌ها بلکه به این دلیل علاقه‌مند می‌شوند که آن‌ها را ضمیمه‌ی باریک‌اندیشی‌های تئوریک خودشان بکنند. بدین ترتیب، الکساندر دوبچک<sup>۱</sup> تحت شرایطی می‌تواند به تدریج به آئنده<sup>۲</sup> یا تروتسکی<sup>۳</sup> تبدیل بشود، و تحت اوضاع و احوالی دیگر به لومومبا<sup>۴</sup> یا

1. Alexander Dubcek

2. Allende

3. Trotsky

4. Lumumba

چه گوارا<sup>۱</sup>. بهار پراگ پذیرفته شده، برجسب خورده - اما همچنان ناشناخته مانده است.

پیش از هر چیز می‌خواهم بر این واقعیت آشکار تأکید کنم: بهار پراگ انفجار انقلابی ناگهانی نبود که به سال‌های سیاه استالینیسیم پایان بدهد. راهش را روند طولانی و عمیق آزادسازی، که در تمام سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ شکل گرفته بود، هموار کرده بود. امکان دارد که این همه، حتی پیش از آن، احتمالاً در سال ۱۹۵۶ یا ۱۹۴۸ آغاز شده باشد - از هنگام تولد رژیم استالینیستی در چکسلواکی و به دلیل روحیه‌ی عیب‌جویانه‌ای که مارکس را به جنگ با مارکسیسم، عقل سلیم را به جنگ با وجد و سرخوشی ایدئولوژیک، سفسطه‌ی انسان‌باورانه را به جنگ با سفسطه‌گری غیرانسانی انداخت و به ضرب و زور خنده به نظام، موجبات شرمساری نظام را از خودش فراهم آورد: روحیه‌ی عیب‌جویانه‌ای که اکثریت قاطع مردم پشتیبانش بودند و آرام آرام قدرت را از گنااهش آگاه می‌کرد، به گونه‌ای که پیوسته کم‌تر و کم‌تر توانست خود یا مشروعیت خود را باور داشته باشد.

در پراگ، کلبی منشا، می‌گفتم که رژیم سیاسی آرمانی همانا استبدادی در حال فروپاشی است که در آن ماشین سرکوب به گونه‌ای فزاینده معیوب عمل می‌کند اما، صرف وجودش، روحیه‌ی ملت را در اوج تنش خلاقه نگه می‌دارد. و این وضعیتی است که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ حاکم بود: استبداد در حال فروپاشی.<sup>۲</sup> به گذشته که نگاه می‌کنم، خودمان را می‌بینم که مدام

#### 1. Che Guevara

۲. با وجود ایدئولوژی رسمی حاکم، در آن سال‌ها شاهد بروزاتی فوق‌العاده از فرهنگ چک بودیم. فیلم‌های میلوش فورمان، یه‌ژی منزل، ورا چیتیلووا، تئاترهای اوتنمار کرایکا و آلفرد رادوکی درخشان، نمایش‌نامه‌های واسلا و هاوِل جوان، داستان‌های یوزف اشکفورتسکی و بوهمیل هرابال، شعرهای یان اسکاسل، و آثار فلسفی یان پاتوچکا و

←

ناراضی و معترض بودیم اما، در عین حال، مملو از خوش‌بینی هم بودیم. اطمینان داشتیم که سنت‌های فرهنگی ملت (کلبی مسلکی بودنش، حس درک واقعیت‌اش، ناباوری ریشه‌دارش) نیرومندتر از نظام سیاسی وارداتی شرقی است و در نهایت بر آن فائق می‌آید. ما خوش‌بین‌های شک‌باوری بودیم: به نیروی ویرانگر این روحیه و نیز به پیروزی نهایی‌اش ایمان داشتیم.

در تابستان ۱۹۶۷، بعد از کنگره‌ی جنجالی نویسندگان، زعمای حکومت فکر کردند که استبداد زیادی فروپاشیده و سعی کردند سیاستی تندروانه اعمال کنند. اما نتوانستند کاری از پیش ببرند. روند فروپاشی به کمیته‌ی مرکزی آکنده از گناه هم رسیده بود: کمیته پیشنهاد خشن‌تر کردن سیاست‌ها را رد کرد و تصمیم گرفت یک آدم‌شناس و تازه‌وارد، دوپچک، را عهده‌دار ریاست خود کند. آن‌چه موسوم به بهار پراگ است آغاز شده بود. روحیه‌ی عیب‌جویانه‌ای که تا آن موقع فقط تحلیل رفته بود، حالا فوران می‌کرد: چکسلواکی نظام زندگی وارداتی روسیه را رد کرد، سانسور از بین رفت، مرزها باز شد، و تمام سازمان‌های اجتماعی (اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های دیگر)، که بردبارانه تصمیم گرفته بودند اراده‌ی حزب را به مردم منتقل کنند، مستقل گشتند و به ابزار نامنتظر یک دموکراسی نامنتظر تبدیل شدند. به این ترتیب (بدون هیچ‌گونه برنامه‌ی راهنما)، نظامی حقیقت‌آبی سابقه پا به هستی گذارد - با اقتصادی صد درصد دولتی، نظامی کشاورزی که از طریق تعاونی‌ها اداره می‌شد، جامعه‌ای بالنسبه برابر و بدون طبقات غنی یا فقیر و فاقد بلاهت‌های نظام سوداگری، اما دارای آزادی بیان، کثرت‌گرا؛ با

→ کارل کوسیک جملگی به دهه‌ی ۱۹۶۰ مربوط می‌شوند. فرهنگ اروپایی کم‌تر شاهد دهه‌هایی بهتر و پویاتر از سال‌های شصت در کشور ما بوده است؛ و این معیار بااهمیتی است که هنگام ارزیابی تراژدی ۲۱ اوت ۱۹۶۸، که همه‌ی این بروزات فوق‌العاده را وحشیانه به باد داد، باید مد نظر باشد.